

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی در بحث جایی که تعارض بین بیشتر از یک دلیل باشد که اصطلاحاً فعلاً به آن انقلاب نسبت می گویند، در آن جا پنج صورت را فرض کردند که در عده ای از آن صور قائل به انقلاب نسبت شدند، دیگه حالا عرض کردم این بحث به نظر ما یک بحث به این نحوی که مطرح شده مرحوم استاد آقای خوئی هم در مصباح الاصول مطالب را تلخیص تر کردند، ایشان که از پنج صورت، مثلاً صورت اول را باز سه صورت کردند، از پنج صورت هم بیشتر، مواردی را که قائل به انقلاب نسبت شدند یا نشدند و عرض شد که مثالی که من در باب عاریه زدم چون خودشان هم مثال زدند این مشکل سر بخش انقلاب نسبت نبود، به قول مرحوم صاحب جواهر می گوید خب وقتی گفت در آن ضمان نیست إلا الدراهم، ضمان نیست إلا الدنانیر، مرحوم نائینی اینجا را عقد سلبی گرفته و لذا تعارض گرفته، اما مرحوم صاحب جواهر می گوید نه می گوید ضمان نیست مگر درهم و دنانیر، باهمدیگر جمع شده، با یک فهم عرفی با هم جمع کردند. عرض کردیم اگر خواستید هم در حاشیه کتابتان در همین حاشیه فوائد جلد ۲۸ کتاب جواهر، همان چاپ متعارف، جلد ۲۸ در بحث عاریه حدود یکی دو صفحه هم ایشان راجع به انقلاب نسبت صحبت می کند چون یک مطلبی است که من شاید چند بار گفتم، یکی از بحث خارج می شویم، این کتاب جواهر را اگر خوب بخواهد تحقیق بشود یکی از کارهایش تفکیک و جداسازی مطالبش است، اصلاً خیلی خوبش همین است، مثلاً چه بحث های اصولی را در آن دارد، کجاها آورده و به چه مناسبت، چه بحث های رجالی را به چه مناسبت آورده و کجاها آورده؟ چه بحث های حدیثی را به چه مناسبت کجا آورده؟ این خیلی در کتاب جواهر نافع است چون الان کتاب جواهر به هم قاتی است و در عین حال هم روشن می شود قسمت هایی که کم دارد مثلاً فرض کنید در بخش اقوال چه مقدار نقل کرده و چه مقدار کمبود دارد، در بخش حدیث، در بخش رجال، در بخش لغت، اصلاً می شود مباحث لغوی جواهر را جدا کرد و کتاب هایی که ایشان به آن اعتماد کرده، می شود کتابها را استخراج کرد، این کتابها یا مراجعه مستقیم به آنها داشته یا

نوشته علی المحکی، یا حکایت کرده یا مستقیم از آنها نقل کرده، این کار خیلی مفید است یعنی الان از نظر علمی در تحقیق، یعنی به اصطلاح یک نوع فهرست، حالا اسمش را فهرست هم بگذاریم، یک نوع فهرست، یک نوع تحقیق احوال افراد در مستندات علمی، مثلا یک کتاب را بررسی بکنند مثلا این کتاب مستندات علمیش این است، این کتاب مثلا چه مقدار از دیگران گرفته و چه مقدار آرائی که خاص خودش است، کسی قبلا نگفته.

یکی از حضار: مثلا مثل مصباح المنیر که آن قسمت فقهی لغت کار کرده، ایشان هم در این حد کار کرده؟

آیت الله مددی: نه، آن حد کار نکرده. ایشان نقل می کند. مصباح المنیر خودش نظر می دهد، عرض کردم اصطلاحا، حالا امام در لغت هست یا نه آن بحث دیگری است، بیشتر نظرش مصطلحات فقهی بوده اما بحث لغوی هم دارد. بله مثل صحاح چرا انصافا.

یکی از حضار: ارزش دارد این کار بشود؟

آیت الله مددی: طبعا ارزشش حالا روی نقل های مفردش نه، یعنی اگر همه را جدا بکنیم، خب مثلا بعضی ها آمدند این شرح لغاتی را که در بحار هست جدا کردند و چاپ کردند دیگه، مثل کتاب مجمع البحرین، احادیثی که مغلق است شرح داده این را برداشتند از بحار جدا کردند، از جواهر جدا شدن نکته ای ندارد نه. اگر مرادتان این است نه نکته ای ندارد. آن قد ارزش علمی ندارد لکن ارزش از این جهت که مثلا مصادری که ایشان به آن اعتماد کرده یا حکایت کرده، آن جاهایی که حکایت کرده درست است یا نه؟ آن جایی هم که اعتماد کرده کتاب قابل اعتماد است یا نه، یعنی شناخت روش ایشان در لغت، عمده این است، نه آن مفردات لغوی که ایشان آوردند ما جدا بکنیم، علی ای حال این جا بحث اصولی است انقلاب نسبت را دارند، البته همان جور که من عرض کردم با این که قبل از بحث سابق چند هفته سابق به خود جواهر مراجعه کردم، باز دیشب برای ما شبهه شد که چون من فقط ذهب و فضه را مطلقا، دیدم تقریبا مشهور شهرتا واسع است، قدیما و حدیثا همین طور است، همان روایت زراره را قبول کردند ذهب و فضه مطلقا و راه را از آن راه رفتند و لکن ما یک توضیحی عرض کردیم که با اینها باز فرق می کرد، آن روایت إلا الدراهم و إلا الدنانیر را تحلیل تاریخی هم کردیم، مصدر فهرستی هم کردیم و نشان دادیم هر دویشان دارای یک نوع شذوذ هستند اصلا، مخصوصا روایت دراهم بیشتر چون مفردات

شیخ طوسی است در کافی هم نیامده، هر دو هم از منفرات شیخ طوسی و یکیش هم مرحوم کلینی منفرد است به معنایی که صدوق کلا نقل نکرده، صدوق هیچ کدام را نقل نکرد و طبق تصور ما، طبق آن تصویری که ما داریم این است که بعید نیست اصلا این روایت از نظر متنی هم مشکل داشته، این متنی که الان برای ما نقل شده حتی نقل به مضمون باشد نه نقل به معنا. البته این نکته هست در باب ودیعه ذهب و فضه ضمان نیست، شاید اینجا ودیعه با عاریه اشتباه شده چون می دانید ودیعه امانت گذاشتن است ولی عاریه استفاده کردن است، شاید نکته فرق این دو تا در طلا و نقره این باشد، یک دفعه طلا و نقره را پیش یک کسی امانت می گذارد، مثلا یک زیوری دارد، گردنبندی دارد که من دیروز عرض کردم مراجعه نکردم، امروز هم نشد باز مراجعه کامل به کل آثار بکنم. از مراجعه ای که با روایت ودیعه شد احتمال دادیم که شاید نکته در طلا و نقره یک نکته خاص خارجی باشد، تخصیص اصطلاحی نباشد و دیدیم روایت صریح زراره است که در ودیعه ذهب و فضه ضمان نیست اما در عاریه اش هست، چون عاریه به معنای این است که گردنبند را به این شخص بدهد که از آن استفاده بکند، در مجالسی که می رود استفاده بکند، بپوشد، آن را به کار ببرد، به خلاف ودیعه، ودیعه را پیشش می گذارد، می گوید در صندوق نگه دار تا من برگردم، این اصطلاحا ودیعه است و آن اصطلاحا عاریه.

علی ای حال کیف ما کان ما چون هنوز در این بحث هستیم عرض کردم انصافش، امروز باز برای من شبهه شد که آن بحث را دو مرتبه، من چند بار عرض کردم یک بحثی را که شبهه می شود باز تمامش را دو مرتبه نگاه می کنیم، با این که فاصله زیاد نشده، ده روز شده است، دیدم نه اقوال هم نقل کرده، حالا بعضی هایشان تعبیر به ورق و یک چیز دیگر تعبیر به عین کردند لکن معلوم است از ورق یعنی همین نقره و دینار و عین هم به معنای دینار است. به معنای طلا، یکی نقره است و یکی طلا. علی ای حال الحمدلله خوشحال شدیم که مشهور بین اصحاب چون باز برای من شبهه شد که نکند این مطلبی که عرض کردم روی همان اختیارات فردی خودمان با ملاحظه روایات بوده، باز دو مرتبه مراجعه به خود جواهر کردیم، این دفعه تاکید من روی اقوال بود، اقوال را که بیشتر نگاه کردم دیدم الحمدلله اقوال هم همین طور است که ذهب و فضه را، همان راهی را که صدوق رحمه الله علیه رفته، صدوق هم ذهب و فضه را استثنا کرده و انصافا هم کار درست همین است، یعنی به نظر ما احتیاج به این انقلاب نسبت و این بحث هایی که اینها فرمودند ندارد.

آن وقت من دیروز عرض کردم یک مقدمه ای مرحوم آقای آقاضیا دارد، این را من می خوانم دیگه به همین اکتفا می کنیم، به کلام

مرحوم آقاضیا و با تعلیقی که گفته می شود معلوم می شود که محل کلام کجاست و بحث سر چیست؟

مرحوم آقاضیا یک مقدمه ای دارد که دیروز یک کلمه اش را خواندیم، حالا از اول بخوانیم:

بعد ما کان موضوع الحجیه هو الظهور بمعنی، ظهور را به معنای الدلالة التصدیقیة النوعیة الذی، الذی خب دیگه مثل همیشه گفتیم آقاضیا مذکر و مونث ها را. الی مرجعها، حالا ما درست می کنیم ایشان غلط نوشتند، الذی مرجعه نوشته، الی مرجعها الی الکشف النوعی الحاصل من وضع اللفظ أما ما هو بحکمه یعنی مجاز و اینها، مرادشان این است.

الصادر فی حال الافاده، چون همین دیروز شرح دادیم دیگه تکرار نمی کنم که معیار در باب حجیت این است که باید چهار تا قضیه درست بشود، دو تاش در مقام افاده و دو تاش هم در مقام استفاده یعنی باید در باب حجیت این نیست که من چه چیزی اراده کردم، این نکته اش این است که بدانم طرف این معنا را می فهمد و طرف با من همین تعامل را می کند، آن طور که من گفتم

یکی از حضار: این را که مرادش است مراد استعمالی است یا جدی؟

آیت الله مددی: قاعدتا اصل اولی این است که مراد جدی باشد، اگر بعد ولو قرینه منفصل بر خلاف آورد مراد استعمالی باشد.

فلا محیص من کون، البته ایشان، حالا نمی دانم مراد ایشان چیست، من چون نمی توانم نسبت بدهم، مراد ما از ظهوری که ایشان در این جا فرمودند که معیار ظهور است مطلب درست است لکن مراد ما، مراد بنده ظهور حجت، آن وقت مراد ما از ظهور حجت یعنی این سه طائفه، چهار طائفه، پنج طائفه از روایت وقتی به قول آقایان انقلاب نسبت شد یا انقلاب نسبت نشد جمع کردیم و یک حکمی را استظهار کردیم این حکم باید ظاهر باشد از مجموعه روایات، یا عده ای از این روایات را القا می کنیم، قبول نمی کنیم، این طور نیست که حالا حتما جمع بکنیم و توجیه بکنیم یعنی به عبارة اخرى ما باید یک حجتی در این حکم داشته باشیم، حالا می خواهد از طرح بعضی روایات باشد، یک نحوه جمع باشد، یک نحوه جمع بعضی از متاخر المتأخرین کردند که ما طلا و نقره را بگیریم و به دینار و درهم تقیید بزنیم پس طلا و نقره مسکوک، این طوری جمع بکنیم.

به هر حال اگر بخواهیم این جور جمع بکنیم این باید ظاهر باشد یک.

دو: باید تمام آن نکاتی را که در باب حدیث عرض کردیم آنها را در نظر گرفت، ما از آقایان تعجب می کنیم چرا فقط روی قوت ظهور حساب کردند، ما مسئله ظهور را در مضمون قرار دادیم، متن هم هست، الان این جا اشکال ما در عاریه و دراهیم سر متن هم هست، اشکال ما این است که این متن معلوم نیست ثابت باشد. حالا غیر از مسئله ظهور، مسئله متن هم هست، مسئله صدور هم هست، مجموعه را باید با هم حساب کرد نه این که اینها را تک تک یا مفروغ بگیریم، مفروغ عنه بگیریم، بگوییم این مفروغ عنه است که این روایت حجت و آن روایت حجت و این ها تماما سند هایشان مفروغ عنه است، فقط به مسئله ظهور بچسبیم که این ظهور را مثلا با انقلاب نسبت یا قبول نکنیم انقلاب نسبت را، این را قبول بکنیم یا رد بکنیم.

فلا محيص من هذا المعنى من كون هذا المعنى من كشف النوعى مناط الحجية و لازمه كون ما هو الاقوى ظهورا هو المقدم فى الحجية. لكن عرض کردیم یک نکته ای که در کلمات، آقاضیا روی اقوى ظهورا رفتند، اولاً ما کرارا عرض کردیم دلیلی بر اقوى ظهورا نداریم، عمده انعقاد ظهور است، اقوى ظهورا بعدش هم اقوى ظهورا معیار نیست، معیارهای دیگر را هم باید در نظر گرفت، بعد ایشان در خلال کلماتش هم می گوید، ایشان این نکته را اشاره می کند.

حالا من عبارتش را بخوانم: و لذا نقول بأن وجه الترجيح فى باب الجمع بين الظهورين المنفصلين هو الاقوائية فى الظهور الذى هو المناط. البته خب باید التی باشد، هو مناط الحجية، به ذهن ما اقوائت ظهور مهم نیست، شما وقتی آمدید این ادله را با همدیگر جمع کردید، به تعبیر ایشان، حالا ما اصلا گفتیم شاید به نوبت جمع هم نرسد، به انقلاب نسبت هم نرسد.

و حينئذ فلو فرض وجود الاقوى فى البيع و رجحنا جانب الاقوى لا ينسلم المناط فى الآخر مع انفصال الراجع و عليه فلو فرض وجود معارض آخر اقوى ظهورا من هذا الظهور ايضا أو مساويا له لا يصلح لتقديم الاضعف على ما هو الاقوى بمحض انقلاب النسبة، این را من چون نمی دانم آقاضیا چون معروف است که تعبیر خاص خودش را دارد، نمی دانم مراد ایشان دقیقا چیست لكن من فكر می کنم آن نکته ای بود که من دیروز ظاهرا یا پریروز آخر مطلب ما عرض کردیم مهم این است که در باب خبر و اخبار این شواهدی را که

عرض کردیم این شواهد را ملاحظه بکنیم و انجام بدهیم و این که بخواهیم یک حکم را بفهمیم ما دائر مدار ظهور هستیم و این ظهور با این صوری که ایشان گفته منعقد نمی شود، با این فرض هایی که ایشان کرده چون تمام فرض های ایشان فرض های خیالی خود ایشان است یعنی هیچ از روایات، ایشان یک مثال عاریه از روایات، حالا ما یک مثال دیگه التفات را هم از روایات نقل کردیم، ایشان التفات را هم نقل نکرده، همان مثال عاریه را نقل کرد، نکته را ببینید، ایشان می گوید به محض انقلاب النسبة یعنی این صوری را که شما برای انقلاب نسبت درست کردید این ظهور درست نمی کند، اگر مراد آقاضیا این است انصافا حق با ایشان است، اگر مراد ایشان این است، اگر مراد ایشان چیز دیگری است، چون خیلی دقت بکنید ماها نمی توانیم دقیقا چون شاگرد ایشان نبودیم، من شاگرد مرحوم آقای بجنوردی بودم، چون آقای خوئی خیلی مقید به آرای آقاضیا نبود اما آقای بجنوردی خب در خانه هم خدمتشان زیاد بودیم، در مجالس خصوصی هم گاهی صحبت می شد کلمات مرحوم آقاضیا، لذا اجمالا با مبانی ایشان آشناتر هستند نسبت به خیلی های دیگه اما این که بگویم دقیقا تمام مبانی ایشان را بلدم نه، آن شاگرد های خاص ایشان است.

فلو فرض وجود معارض آخر اقوی ظهورا من هذه الظهور ایضا أو مساویا له لا یصلح لتقدیم الاضعف، البته ایشان این مطلب را هم سابقا گفت در خلاف نائینی، نائینی گفت اگر عام و خاص باشد خاص به خاطر خصوصیت مقدم بر عام است ولو اضعف باشد، آقاضیا اشکال کرد که گاهی چون خاص قرینه است و قرینه بر ذوالقرینه مقدم است، آقاضیا گفت قبول قرینه بر ذوالقرینه مقدم است، گاهی عام قرینه بر خاص است و گفتیم حق با آقاضیا قدس الله نفسه است و اصولا این ها ضابطه ندارند، یک ضابطه ای که ما بخواهیم در اینجا یعنی نکته اساسی، من فکر می کنم شاید مراد آقاضیا این بوده، شاید حالا، شما پنج صورت درست می کنید، پنج فرض درست می کنید، این فرض ها در واقع در روایات در مقام استنباط نمی تواند انطباق پیدا بکند به این معنا که موجد ظهور بشود، به مجرد این که بگوئید این عام و خاص مطلق است، این را با آن جمع کردیم این طور شد پس انقلاب نسبت شد پس در نتیجه جمع شد، این کافی نیست همچنان که این بحث را ایشان با مرحوم آقای نائینی در بحث عام و خاص داشت، نائینی می گفت خاص همیشه بر عام مقدم است چون خاص قرینه است و قرینه همیشه بر ذوالقرینه مقدم است. آقاضیا می گفت خیلی خوب همیشه قرینه مقدم، گاهی عام قرینه بر خاص

است، این طرفش هم می شود و عرض کردیم آقاضیا مثال نزده، عرض کردم الان بالفعل دو تا مثال است، یکی متصل و یکی منفصل، در متصلش مثل مرحوم مجمع البیان دارند آن تصبیوا قوما بجهالة این عام است، علت است، این شامل خبر عادل هم می شود پس در خبر عادل اگر علم پیدا نشد متابعت نکنید پس حجت نمی شود و دیگران هم لا تقف ما لیس لك به علم، گفتند آن بر إن جائك فاسقٌ بنباء مقدم است، عام می شود قرینه بر خاص مقدم بشود یعنی به خبر عادل می شود عمل کرد اگر وثوق و علم پیدا بشود و إلا نه، چون غیر علم است، و لا تقف ما لیس لك به علم، پس هم در منفصلش مثال زدیم و هم در متصلش و قائل هم داریم، این طور نیست که حالا خیال بکنیم مثلاً آقاضیا فرض فرمودند، نه قائل هم داریم که بالفعل می گویند این ها جلوی حجیت خبر عدل را می گیرد، یکی تعلیل و یکی هم عمومات و اطلاقات مثل لا تقف ما لیس، به محض انقلاب نسبت، من تعبیر دیگری کردم نمی فهمم مراد آقاضیا، می گوید به مجرد این که شما آمدید یک قانونی به نام انقلاب نسبت درست کردید این می آید اقوائت ظهور را درست بکند، این تعبیر آقاضیا، تعبیر بنده این که این نمی آید ظهور درست بکند، کار به اقوائت نداریم، این صور نمی آید. مشکل دیگر که بعد هم خود آقاضیا، تازه شما مسئله متن دارید، شما مسئله صدور دارید، شما همه را روی ظهور بردید کانما آن مسائل مفروغ عنه را گرفتید و روی ظهور بحث کردید.

و صیرورة حجیته اخص منها إذ تقدیم اخص الحجتین لیس تحت تعبد مخصوص، این یک تعبد مخصوص نیست که یقال بصدق هذا المعنی بینهما فی مقدار الحجیة بل وجه التقديم حسب اقوائیة ظهور الاخص من حیث مناط الحجیة و هذا المعنی لا یکاد ینسلم بمحض عدم حجیة العام إلا فی ماهو اخص من الآخر مع کونه اضعف ظهورا، اگر عام اضعف ظهور هم باشد کافی نیست.

فی اصل ظهوره الذی هو مناط حجیته و توهم لزوم ملاحظه النسبة بین الحجتین لا بین الدلیلین و بین ما لا بین الدلیلین و بین ما لا یکون ججة جزما مدفوعاً بأن ما افید فی غایة المتانة و لكن عمدة الکلام فی أن مجرد عمومیة النسبة و خصوصیتها لا یکون تعبدا مناط الترجیح و إنما المناط فیہ اقوائیة دلالة الاخص مضمونا علی الاعم. آن اقوائت دلالت است و هذا المعنی فی المقام غیر موجود و ذلك لأن نتیجة تقدیم احد المنفصلین علی الآخر لیس إلا قصر حجیته ببعض مدلوله و رفع الید عنها من البعض الآخر و من البدیهی أن قصر حجیة بعض

المدلول لا یوجب اقوائیه دلاله الدلیل لأن ظهوره فی مقدار الحجة إنما هو بعین ظهوره فی التمام، بل مفروض أن هذا الظهور اضعف من غیره فکیف یقدم مقدار الحجیه حینئذ علی ما هو اقوی منه دلاله بمحض الحجیه الاخص، نعم لو کان ذلك الاخصیه حاصله من قرینه متصله کان لتقدمه علی غیره مجال لانقلاب اصل الظهور و عین هذا و القرائن المنفصله الغير الکاسر و إنما هی کاسره لحجیه الخبر الموجب لتغییر دلالتہ لبقاء الدلاله فیہ علی ما کان هو، بعد ایشان در این دو فرعی که مرحوم نائینی فرمودند وارد می شود، اما الفرع الاول، در این جا دیگه من نمی خوانم، ایشان وارد بحث سند هم می شود که باید سند.

حالا من در عبارت آقازیا که نبود اما یک جا دیدم که ایشان مباحث صدور را هم مطرح می کند، عرض کنم خدمت با سعادتتان که با این مطالبی که عرض شد مرحوم آقازیا اقوائیت ظهور را گرفت، ما عرض کردیم نکته اقوائیت ظهور نیست و ایشان می گوید نکته اساسی آن است، حالا می خواهد انقلاب نسبت تاثیری داشته باشد، این طور نیست که ما دائر مدار انقلاب نسبت باشیم. عرض کردیم آنی که به ذهن بنده سراپا تقصیر می رسد با آن مثالی که الان عرض کردیم مراعات جهاتی را که یعنی این که فکر بکنیم در یک مقامی ما سه طائفه، چهار طائفه، پنج طائفه از روایات داریم و عرض کردم این در ذهنیت آقایان این جور آمده. ما هر جور شده یعنی هر جوری که معقول باشد بین اینها جمع بکنیم که الجمع مهما امکن، این قاعده جمع را که من عرض کردم یک بار دیگه حالا چون می خواهیم بعد وارد آن بحث بشویم، یک بار دیگه مرحوم نائینی قدس الله نفسه در این صفحه ای که بعد در بحث آینده می خواهیم بخوانیم این بحث مسئله هفتم بحثی که بعد ان شا الله، مبحث هفتم ایشان که می آید خیلی با آن جا فاصله داریم، من این بحث را هم عرض بکنم حالا که در صفحه ۷۵۴ فظهر أن قولهم الجمع بین الدلیلین اولی من الطرح إن أريد به ما یعمّ التاویل و الحمل علی خلاف الظاهر فهو کلام شعری لا محصل له و لا یساعد علیه الدلیل و الاعتبار، عرض کردم این تعبیری که مرحوم نائینی فرمودند شاید خیلی دقیق نباشد.

ما عرض کردیم همیشه آن نکته ای را که گفته شده باید با دقت مراجعه کرد، گفتیم یک دفعه این مطلب را در عوالی اللثالی به عنوان روایت دارد یک بحث است و یک دفعه به عنوان اجماع دارد یعنی کلمات اعلام. گفتیم اگر مراد ایشان از اجماع این است که عده ای از علما و حتی بزرگان ما قائل هستند این هست، حالا ایشان می گوید کلام شعری لا محصل له، این هست و بالفعل واقع است، همین

.....

اخیرا خواندیم کلام شیخ طوسی را در جمع بین ادله خواندیم، روایاتی که ایشان جمع کردند، در بحث وصیت در بحث مکاسب خواندیم و این درست است مطلبی را که در عوالی اللئالی گفته انصافا گاهگاهی علمای ما در مقام جمع به جایی می رسند که واقعا خب خیلی بعید هم هست، بعید از اذهان است، اگر مراد ایشان چون ایشان دعوای اجماع کردند و این هم هست که در خیلی از مسائل که شیخ طوسی رحمه الله وارد شده اصحاب تبعیت ایشان کردند. بله اشکال این است که این را بگوییم تمام اصحاب ما، این درست نیست، اجماع درست نیست، بگوییم خبر؟ نه خبر هم درست نیست یعنی ما می گوییم مطلب را باید دقیقا نگاه کرد چیست، اگر ادعای اجماع کرده اجماع درست نیست، اما این که بگوییم کلا باطل است نه ما قائل داریم، بین اصحاب داریم و بین اجلای اصحاب هم داریم، به یک نحوی به هر نحو موجود جمع کردند بین ادله و خود مرحوم آقای نائینی که انقلاب نسبت را مخصوصا در این جا، در حقیقت همین کار را کردند، این هایی هم که انقلاب نسبت می کنند در حقیقت می آیند به هر نحوی که شده اینها را با یکمی جمع و تفریق به قول شوخی بنده، با یک مقدار حساب کردن ها، می گوییم یا این را می کنیم یا آن را، آن یکی مستلزم این می شود پس این به عکس است، اینها هیچ کدام حجیت درست نمی کند، هیچ کدام دلیل نمی شود. مضافا که عرض کردیم بحث ظهور یک مرحله از شواهد قبول خبر است، یک مرحله صدورش است، یک مرحله متنش است، یک مرحله ظهور است، این که ما بیاییم نه در صدور کار بکنیم و نه در متن کار بکنیم تماما فقط برای ظهور را و آن هم ببریم روی این ضوابط معین، یکی عام است و دو تا خاص است، بینشان عموم و خصوص من وجه است، بینشان عموم و خصوص مطلق است، به نظر ما با این فرض ها و با این مثال های فرضی که گفته شده این نمی تواند انعقاد ظهور را در ادله شرعیه درست بکند، این هم راجع به این بحث.

بحث اصل اولی در تعارض چیست، آقای خوئی این بحث اصل اولی را آقایان چون خواستند مصباح نگاه کنند این را قبل از انقلاب نسبت آوردند، مرحوم نائینی این بحث را بعد از انقلاب نسبت آورده، اگر خواستید در کتاب مصباح انقلاب نسبت را، دیگه نخواندیم، عبارت مصباح را هم نخواندیم، اگر تمام شد بعد این اصل اولی را ندارد، خیال نکنید آقای خوئی ذکر نکردند، ایشان ذکر کردند لکن قبل از انقلاب نسبت، ایشان در آن جا اصل اولی را آوردند و ان شا الله فردا متعرض این بحث می شویم.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: خارج اصول

جلسه: سی و نهم

یکشنبه - ۲۰۲۱/۱۱/۲۸ - ۱۴۰۰/۹/۷

صفحه ۱۰

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين